جلسه 167

سه شنبه 16/11/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که آیا اطلاق صیغه امر می تواند اثبات کند وجوب نفسی را یا نه؟

مرحوم آخوند فرمود: اطلاق هیئت امر می فرماید وجب الوضوء سواء وجبت الصلاة أم لا. پس معلوم می شود وجوب وضوء نسبت به نماز وجوب نفسی است. که ما جواب دادیم.

مرحوم آقای خوئی فرمودند به اطلاق ماده اقم الصلاة تمسک می کنیم می گوئیم وضوء شرط صحت صلاة نیست، پس توضأ وجوبش وجوب غیری نیست. چون وجوب غیری یعنی وضوء شرط صحت صلاة باشد.

ما در رابطه با فرمایش مرحوم آخوند عرض کردیم گاهی وجوب فعل خارجا مقارن هست با وجوب فعل آخر. مثلا وجوب نماز ظهر مقارن است با وجوب نماز عصر. اطلاق ندارد وجوب نماز ظهر نسبت به جائی که نماز عصر واجب نباشد. چرا؟ برای اینکه خارجا همچنین فرضی نمی شود کرد. چون خارجا همچنین فرضی نمی شود اگر وجوب نماز ظهر مشروط هم باشد به وجوب نماز عصر، خب این شرط محقق است. مثل این می ماند که وجوب نماز ظهر مشروط باشد به وجود سماء. مولا وقتی می بیند که وجود سماء مفروغ عنه است، اگر سکوت بکند بگوید تجب صلاة الظهر، اخلال به غرض نیست. لازم نیست بگوید تجب صلاة الظهر إذا کان السماء فوقکم. سکوت از بیان همچنین قیدی اخلال به غرض نیست، چون فرض انتفاء قید نمی شود. وجوب نماز ظهر هم ممکن است مشروط باشد به وجوب نماز عصر، اما مولا می بیند چون همیشه وجوب نماز ظهر در کنار وجوب نماز عصر است، لذا به طور مطلق می گوید إذا دخل الوقت وجبت صلاة الظهر. مطلق می گوید. با اینکه فی علم الله ممکن است وجوب نماز ظهر مشروط باشد به وجوب نماز عصر، اما چون فرض نمی شود که یک جائی نماز عصر واجب نباشد ولی نماز ظهر واجب باشد، همیشه وقتی اذان ظهر می گویند هر دو نماز واجب می شود. نیازی به ذکر قید نیست.

وانگهی جناب آخوند! وجوب نماز ظهر که مقارن است به وجوب نماز عصر، اینکه وجوب غیری نمی کند وجوب نماز ظهر را. وجوب نفسی هم می تواند مقرون باشد و مشروط باشد به وجوب نفسی فعل آخر. وجوب غیری ناشی است از ملاک غیری. ناشی است از اینکه یک واجب نفسی داریم که لایتمّ الا بهذا الواجب الغیری. ملاک وجوب غیری این است. والا ممکن است واجب نفسی هم مثل نماز ظهر و عصر، دو تا واجب نفسی هستند ولکن وجوب هر کدام مقرون است به وجوب دیگری.

اما آنچه که مرحوم آقای خوئی فرمود که فرمود: تمسک می کنیم به اطلاق اقم الصلاة اگر أقم الصلاة به لحاظ متعلقش اطلاق داشته باشد. می گوئیم اطلاق متعلق در أقم الصلاة می گوید مشروط نیست نماز به آن وضوءی که خطاب توضأ آن را واجب کرد. ولذا نفی می کنیم وجوب غیری وضوء را. اثبات می شود که وجوب وضوء وجوب نفسی است.

اقول: این فرمایش مرحوم آقای خوئی در جائی مفید است که اولا خطاب وجوب نفسی نماز مثلا متصل نباشد به خطاب وجوب وضوء. و الا اگر به هم متصل باشند، مثل إذا دخل الوقت وجبت الصلاة والطهور، شک داریم این وجب الطهور وجوب نفسی است یا وجوب غیری، چطور بیائیم به اطلاق وجبت الصلاة تمسک کنیم؟ او که در کنار این خطاب است. اگر این وجب الطهور مجمل است معلوم نیست وجوبش نفسی است یا غیری، خب این اجمال سرایت می کند به وجبت الصلاة و او هم دچار اجمال می شود.

سؤال وجواب: بحث در این است که وجب الطهور مشخص نیست که وجوب نفسی است یا وجوب غیری. در این هنگام باید به یک خطاب منفصل تمسک کنید. به اقیموا الصلاة در قرآن تمسک کنید اگر به لحاظ متعلق اطلاق دارد، اما به این وجبت الصلاة و الطهور که متصل به هم هستند نمی شود تمسک کنید. اینها را آقای خوئی هم قبول دارد ما می خواهیم توضیح بدهیم. و الا آقای خوئی نفرموده است که به وجب الصلاة در وجبت الصلاة والطهور تمسک می کنیم. می خواهیم بگوئیم اطلاق ماده همه جا کارساز نیست. در جائی کارساز است که خطاب واجب نفسی منفصل باشد، نه متصل به این خطاب وجوب مردد بین وجوب نفسی و غیری. اگر متصل باشد، وجب الطهور مجمل است که هل نفسی أو غیری، خب وجبت الصلاة هم به لحاظ متعلق می شود مجمل.

سؤال وجواب: در وجبت الصلاة والصوم هم اگر مردد باشیم که وجوب صوم وجوب نفسی است یا غیری، شاید وجوب غیری باشد به لحاظ صلاة، اگر همچنین احتمالی بدهیم بله آنجا هم نمی توانیم تمسک کنیم به اطلاق ماده. در جائی که خطاب واجب نفسی به لحاظ متعلق در مقام بیان باشد و منفصل هم باشد، متصل نباشد به آن خطاب مشکوک کونه نفسیا أو غیرا.

مطلب دیگر اینکه: اطلاق ماده و متعلق فقط می تواند نفی کند شرط شرعی را. مثلا همین مثال أقم الصلاة اگر در مقام بیان باشد به لحاظ متعلق، نفی می کند شرطیت وضوء را للصلاة. َآنوقت کشف می کنیم خطاب توضأ واجب غیری نیست. اما در مثال اصعد الی السطح اگر توقف تکوینی دارد بر نصب سلّم، راه دیگری نیست برای صعود الی السطح مگر نصب سلم. اینجا اگر مولا در خطاب دیگری گفت إنصب السلم و قبلا هم گفته اصعد الی السطح، خب شما به خطاب اصعد الی السطح نمی توانید تمسک کنید برای نفی شرطیت نصب سلم. چون بحث شرطیت شرعیه نیست در نصب سلم. بحث این است که شاید امر به نصب سلم بخاطر توقف تکوینی صعود الی السطح باشد بر نصب سلم. شما نمی توانید با اطلاق اصعد الی السطح نفی کنید وجوب غیری نصب سلم را به ملاک توقف تکوینی.

بله در مثال اقم الصلاة، وضوء شرط شرعی صلاة است، والا بدون وضوء هم تکوینا نماز محقق می شود. آنجا خوب است. بگوئیم اطلاق اقم الصلاة به لحاظ متعلق اگر منعقد شد دیگر وضوء شرط شرعی نیست. چون صلاة بدون وضوء هم محقق می شود وبر او صلاة صادق است. اما در صعود الی السطح نمی توانیم بگوئیم پس نصب سلم واجب غیری نیست، چون اطلاق صعود الی السطح محقق می شود ولو بدون نصب سلم. فرض این است که بدون نصب سلم تکوینا ممکن نیست صعود الی السطح.

پس نمی شود به اطلاق اصعد الی السطح تمسک کنیم بگوئیم انصب السلم واجب غیری نیست. این بیان آقای خوئی در این موارد نمی آید. اما بیان در بسیاری از موارد بیان تامی هست.

ما دیروز مثال زدیم، امروز هم چند مثال فقهی می زنیم:

فرع اول: دیروز مثال زدیم که گفتیم شک داریم که آیا موالات عرفیه بین طواف و نماز طواف واجب نفسی است کما علیه المشهور یا واجب غیری است کما علیه السید الخوئی ره. خطاب می گوید إذا طفت فصل لاتؤخرها. این خطاب مردد است که وجوب نفسی موالات عرفیه را بیان می کند یا وجوب غیری وشرطی موالات را.

خب تارة مثل آقای خوئی برایمان روشن است که ظهور این خطاب در ارشاد به شرطیت است. ایشان می گوید اینگونه خطابات که امر می کنند به جزئی یا شرطی در مرکب این ظهور دارد در ارشاد به جزئیت وشرطیت. برای ایشان روشن است.

یا مثلا راجع به اینکه لاتؤخر السعی الی غد، امروز اگر طواف کردی سعی ات را بدون عذر به فردا نینداز. آقای خوئی می گوید ظاهرش ارشاد به مانعیت تأخیر سعی است الی غد. این یک مبنا است. اگر این مبنا را بگوئیم که اصلا مشکلی نداریم.

مبنای دیگر که مبنای برخی از بزرگان است این است که این خطاب مجمل است. برای ما روشن نیست که این خطاب امر نفسی می کند به موالات عرفیه یا امر غیری می کند ارشادا الی الشرطیة. مجمل است. وقتی مجمل شد آنوقت این بیان آقای خوئی درست در می آید که به اطلاق ماده فلیطوفوا بالبیت العتیق تمسک می کنیم می گوئیم انشاءالله صحت طواف مشروط به موالات عرفیه بین او و بین نماز طواف نیست. فثبت که موالات عرفیه واجب نفسی است.

حالا اگر اطلاقی در متعلق منعقد نشد برای خطاب طواف. گفتند این خطابات آمره به طواف در مقام اصل وجوب طواف است، در مقام بیان اجزاء وشرائط طواف نیست، چه باید بکنیم؟

اینجا علم اجمالی می آید می گوید علم اجمالی داریم که یا موالات بین طواف ونماز طواف واجب نفسی است، ویا طواف مشروط به موالات با نماز طواف واجب نفسی است. علم اجمالی داریم به وجوب نفسی احد الامرین إما وجوب نفسی مولات یا وجوب نفسی طواف مقید به موالات.

این علم اجمالی منجز است. چرا؟ برای اینکه اصل برائت از یک طرف می گوید بگو موالات واجب نفسی نیست. اثرش این است که من طواف کردم، حال ندارم الان نماز طواف بخوانم، می خواهم بروم هتل نماز بخوانم استراحت بکنم بعدا بیایم طوافم را تکرار کنم. کسانی که مثل حضرت امام ره می گویند موالات عرفیه بین طواف و نماز طواف واجب نفسی است، می گویند حق نداری بروی، طواف کردی واجب نفسی است که الان نماز طواف بخوانی. ولذا ثمره هم دارد. پس الان باید نماز طواف بخوانی، و اگر قادر نیستی قرائتت را تصحیح کنی در این نیم ساعت، به همان نحوی که می توانی بخوانی بخوان. ولو در آن نیم ساعت نمی توانم تصحیح کنم ولی تا آخر وقت و تا ده روز دیگر می توانم، امام ره فرموده نه لازم نیست. چون الان یک واجب نفسی داری که باید الان نماز طواف بخوانی.

اصل برائت چه می گوید؟ می گوید اگر شک کردی بگو نه الان لازم نیست من نماز طواف بخوانم. یعنی می توانم بروم هتل فردا بیایم از نو طواف و نماز طواف انجام بدهم. این برائت از یک طرف.

برائت دیگر از طرف دیگر می گوید اگر موالات عرفیه را مختل کردی لأی جهة، شک می کنی طوافت صحیح است یا نه. چون احتمال می دهی نظر آقای خوئی درست باشد. شک می کنی آیا واجب نفسی طواف مشروط است به موالات، اگر اینجور باشد کما قال السید الخوئی، دیگر آن طواف باطل شد و باید اعاده بشود. اصل برائت می گوید نه، برائت از شرطیت موالات للطواف جاری کن اعاده آن طواف دیگر لازم نیست.

دو تا برائت جاری شدند ولی یکی از این برائتها یقینا دروغ است. چرا؟ برای اینکه یا موالات واجب نفسی است، آن برائت از وجوب نفسی موالات دروغ است و مستلزم ترخیص در خلاف واقع است. یا موالات واجب غیری و شرطی است، پس آن برائت از شرطیت موالات للطواف دروغ است. پس باید احتیاط کنیم بین فتوای حضرت امام و فتوای مرحوم آقای خوئی. باید نماز طواف را فورا بخوانیم احتیاطا. و اگر هم نماز طواف را نخواندیم وموالات فوت شد، احتیاطا باید طواف را هم اعاده کنیم قضاءا لحق العلم الاجمالی.

فرع دوم: در باب زکات و خمس مسلم قصد قربت شرط نیست. اما قصد قربت واجب نفسی است یا واجب شرطی، معلوم نیست. مشهور می گویند واجب شرطی است، یعنی لایصح اداء الزکاة و الخمس بدون قصد القربة. مرحوم آقای صدر وآقای سیستانی نظرشان این که قصد قربت در اداء خمس و زکات واجب نفسی است.

اطلاق ماده أدّ الخمس و الزکاة اگر منعقد بشود که ظاهر هم می شود نفی می کند شرطیت قصد قربت را برای صحت اداء خمس و زکات. یعنی تقویت نظر آقای صدر وسیستانی می شود. ولی اگر اطلاق ماده و متعلق نداشتیم در أدّ الزکاة والخمس، آنوقت نوبت می رسد به علم اجمالی و این علم اجمالی منجز است و باید احتیاط بکنیم. تعارض می کند برائت از وجوب نفسی قصد قربت با برائت از وجوب شرطی قصد قربت. تعارضا تساقطا باید احتیاط کنیم.

فرع سوم: در ذبیحه مسلم قطع رأس ذبیح قبل از زهاق روح منهی عنه است. وهمینطور تنخیع و قطع نخاع ذبیحه قبل از زهاق روح منهی عنه است.

مشهور می گویند حرام تکلیفی ونفسی است، گناه است. آقای خوئی ره می گوید ظاهر دلیل لاتقطع رأس الذبیحه یا لاتنخع للذبیحه ارشاد به مانعیت است، مثل ظهور همه خطابات نهی از شیئی در ضمن مرکب. ولذا برای اینکه خیلی سخت نباشد می گوید الاحوط وجوبا حرمتها. فتوی نمی دهد بخاط تسهیل امر ولی نظر آقای خوئی ره این است. البته این را در قطع رأس مرغ نمی گوید، فقط در قطع رأس شاة و امثاله می گوید. می گوید در طیر دلیل داریم که اشکال ندارد.

اگر شک کردیم که ظهور لاتنخع ذبیحتک که ارشاد به مانعیت است یا نفسیت است، کما اینکه واقعا هم شک می کنیم (مناسبات حکم وموضوع است که تعیین می کند که آیا ارشاد است به مانعیت یا نفسیت است، اینجا هم که مناسبات حکم وموضوع نیست مجمل است)، اطلاق ماده ذبیحه که می گوید إذا فری الاوداج فلابأس، ادله ای که می گوئی اگر فری اوداج اربعه کردی و بسم الله گفتی اشکال ندارد، به اطلاق این خطابات می توانیم تمسک کنیم برای نفی مانعیت قطع رأس و تنخیع. چون اطلاق این دلیل می گوید بسم الله بگوئی وفری اوداج اربعه بکنی کافی است سواء نخعت الذبیحة أم لا، سواء قطع رأس الذبیحة أم لا. آنوقت با این تمسک به اصالة الاطلاق در حکم تذکیه نفی می کنیم احتمال مانعیت تنخیع و قطع الرأس را.

فرع سوم: بحث ستر عورت در طواف هم همین مطلب هست که آیا واجب نفسی است یا واجب شرطی است؟ آقای زنجانی می فرماید واجب نفسی است که ما هم بیشتر به همین تمایل داریم. ظاهر دلیل که می گوید لایطوفن بالبیت عریان، پیامبر علی علیه السلام را می فرستد مکه پیام می آورد که لایطوفن بالبیت مشرک و لایطوفن بالبیت عریان، این ظاهرش نهی تکلیفی است، نه اینکه ایها الناس طواف بدون ستر عورت باطل است. این تشدید برای این است که این کار را نکنید. نهی نفسی است.

اگر شک کردیم که نهی نفسی است یا نهی غیری وشرطی همین بحثها پیش می آید.

وجه دیگر برای اثبات نفسیت: وجهی است که آقای صدر ذکر کرده است. فرموده: با توجه به اینکه اگر مقدمه واجب باشد صحیح این است که مقدمه موصله واجب است نه مطلق مقدمه. مثلا غصب یتوقف علیه انقاذ الغریق. آن غصبی که واجب است که موصل به انقاذ غریق باشد. والا جناب آخوند شما که می گوئی مطلق مقدمه واجب است باید ملتزم بشوی، من انقاذ غریق نمی کنم فقط غصب می کنم. باید در مردم را بشکنیم وبرویم انقاذ غریق بکنیم، اما در مردم را می شکنم انقاذ غریق نمی کنم. مولا می گوید چرا در مردم را شکستی؟ بگویم واجب بود شکستن در مردم. مرحوم آخوند می گوید مطلق مقدمه واجب است نه مقدمه موصله. ما یتوقف علیه انقاذ الغریق این است که در این خانه را بشکنیم. در خانه را می شکنم همانجا می نشینم کنار در می خوابم. صاحبخانه می آید می بیند بچه اش در استخر غرق شده درب خانه اش هم شکسته است. می گویند انقاذ غریق نکردی خب عصیان کردی ویک گناه است. اما دیگر نپرس چرا درب خانه مرا شکستی، این وجوب غیری داشت. کدام عرفی این حرف را قبول می کند؟ عرف می گوید وجوب غیری یعنی حب غیری تعلق می گیرد به آن غصب و شکستن دربی که موصل باشد به انقاذ غریق.

حالا که اینجور شد، آقای صدر می گوید آن خطابی که می گوید إنصب السلم یا توضأ اطلاق دارد، سواء کان موصلا الی الصلاة و الی الصعود الی السطح ام لا. این معلوم می شود وجوب غیری نیست. چون اگر وجوب غیری بود باید مقید می شد به خصوص مقدمه موصله. از اینکه مطلق گفت توضأ، مطلق گفت إنصب السلم و مقید نکرد متعلق وجوب را به حصه موصله، کشف می کنیم وجوب غیری نیست.

اقول: جناب آقای صدر! اشکال این فرمایش شما این است که: وجوب اقامه در نماز مسلم مشروط به اتیان صلاة است. یعنی اگر کسی نماز نخواند نمی گویند اقامه بگو. اصلا نماز هم واجب باشد فقط نماز نمی خواند، دو تا عقاب نمی شود که چرا دو تا نماز نخواندی 50 ضربه شلاق، او که تمام شد، مولا می گوید 10 ضربه دیگر هم بزن که چرا اقامه را در نماز شرط کردی. هیچ فقهیی به این ملتزم نشده است. اما آیا وجوب اقامه وجوب غیری است؟ خود شما هم ملتزم نشدید و هیچ کس از فقهاء ما ملتزم نشده است که اگر نماز خواند اقامه نگفت نمازش باطل است. آنهایی که قائل به وجوب هستند، کما اینکه میرزا هاشم آملی قائل به وجوب بود و می گفت من حاضرم هر کسی بیاید با او بحث کنم وبرایش اثبات کنم وجوب اقامه را، ظاهر ادله هم این است که اقامه واجب است، ولی همین میرزا هاشم آملی که می گفت اقامه واجب است هیچ وقت نمی گفت نماز بدون اقامه باطل است. بلکه می گفت وجوب نفسی دارد اقامه مشروطا باتیان الصلاة. از این تعبیر می کنند به واجب فی واجب.

جناب آقای صدر! پس مسلم وجوب اقامه مشروط است به اتیان صلاة. شامل اقامه غیر موصله نمی شود. چون خصوص اقامه موصله شد که اقامه مقرونه به صلاة واجب است پس وجوب غیری است؟ وجوب غیری این است که نماز بدون اقامه باطل بشود.

پس این وجه آقای صدر هم اخص از مدعا است. بله در مثل تجب صلاة الظهر، می گوید سواء أتیت بصلاة العصر أم لا، این درست است، ثابت می شود که وجوب نماز ظهر وجوب نفسی است. اما در مثل اقامه مسلم وجوب اقامه مشروط است به اینکه نماز بخوانیم. اما این وجوب نفسی است. اما اگر شک کردیم که اقامه واجب نفسی است یا واجب غیری، با این بیان آقای صدر نمی شود اثبات کرد وجوب نفسی اقامه را. چرا؟ برای اینکه اقامه واجب غیری هم باشد اقامه موصله واجب است، واجب نفسی هم باشد بالاجماع واجب فی واجب است. واجب فی واجب یعنی اگر نماز می خوانی واجب است نفسیا که اقامه بگوئی.

این تردید بین وجوب نفسی و وجوب غیری اقامه هم با این بیان آقای صدر حل نمی شود.